

دوست می‌داری از من گواهی بخواه تا من برای تو گواهی دهم. گوید: شعبی چنان کرد و بدون آنکه حجاج متوجه باشد ناگاه برابر او ایستاد. حجاج پرسید شعبی هستی؟ گفت: آری خداوند کار امیر را قرین صلاح بدارد. حجاج گفت: آیا هنگامی که من به این شهر آمدم و مستمری تو آن مقدار بود بر آن نینزودم و حال آنکه نمی‌بایست بر مستمری تو افزوده می‌شد؟ گفت: آری همینگونه است خداوند کار امیر را قرین صلاح بدارد. حجاج گفت: آیا موافقت نکردم که پیشنهاد قوم خود باشی و حال آنکه کسی چون تو به پیشنهادی گماشته نمی‌شد؟ شعبی گفت: همینگونه است. حجاج گفت: آیا تو را به حضور امیر مؤمنان نفرستادم و حال آنکه کسی چون تو در خور فرستادن نبود؟ شعبی گفت: همینگونه است خداوند کار امیر را قرین به صلاح دارد. حجاج گفت: پس چه چیزی تو را همراه دشمن خدای رحمان کرد؟^۱ شعبی گفت: خداوند کار امیر را قرین به صلاح دارد فتنه‌یی ما را فروگرفت که گرچه در آن از پرهیزکاران نکورفتار نبودیم ولی از تبه‌کاران نیرومند هم شمرده نمی‌شدیم. من برای یزید بن ابی‌مسلم نامه نوشتم و پشیمانی خود را از آنچه از من سرزده است و شناخت خود را از کار حقی که از آن بیرون شده بودم به آگاهی او رساندم و از او خواهش کردم امیر را از آن آگاه سازد و برای من از امیر امان بگیرد ولی او چنین نکرده است.

گوید حجاج به یزید نگریست و گفت: یزید همینگونه است؟ گفت: آری. حجاج گفت: چه چیزی مانع تو شد که مرا از نامه او آگاه سازی؟ گفت: گرفتاری امیر که سرگرم آن بودی. حجاج با حالت گذشت به شعبی گفت برگرد و او با زینهاری به خانه خود برگشت.

گوید محمد بن فضیل بن غزوان، از ابن شبرمه، از خود شعبی ما را خبر داد که می‌گفته است: * هرگز خطی بر صفحه سپید ننوشتم و هیچ کس برای من حدیثی نقل نکرد که دوست داشته باشم دوباره برای من تکرار کند، - ظاهراً قصد او نشان دادن قدرت حافظه‌اش بوده است.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوبکر بن عیاش، از مغیره ما را خبر داد که می‌گفته است: * شعبی ما را شگفت زده می‌کرد و بسیار احادیث شگفت آور می‌آورد.

گوید قبیصة بن عقیبه، از سفیان ما را خبر داد که می‌گفته است کسی به من گفت از شعبی شنیده که می‌گفته است: * ای کاش بتوانم از دانش خود سروتن رهایی یابم نه به سودم باشد نه به زیانم.

۱. حجاج نام عبدالرحمان بن محمد سالار قیام‌کنندگان را که جنگ دیرجماجم را سرپرستی می‌کرد به صورت عدوالرحمان می‌گفته است.

گوید عبدالله بن عمرو منقری، از عبدالوارث بن سعید، از محمد بن جحاده ما را خبر داد که می‌گفته است: * از عامر شعبی درباره مسأله‌یی پرسیدند که در آن خبر مستندی نداشت. او را گفتند: رای خودت را بگو. گفت: به رای من چه کار داری و با آن چه می‌کنی؟ بر رای ادرار کن!

گوید محمد بن عبدالله انصاری ما را خبر داد و گفت ابن عون ما را حدیث کرد که می‌گفته است: * شعبی معانی حدیث را نقل می‌کرد - در پی الفاظ حدیث نبود. گوید عبدالعزیز بن خطاب ضَبّی، از مندل، از ابوکبران حسن بن عقبه مرادی ما را خبر داد که از گفته شعبی نقل می‌کرده که می‌گفته است: * آنچه را از من می‌شنوید بنویسید هر چند بر دیوار.

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از عبدالله بن ابی‌السفر، از گفته خود شعبی ما را خبر داد که می‌گفته است: * من عالم نیستم و هیچ عالمی را رها نمی‌کنم و ابو حصین مردی صالح است. گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوشهاب، از آدم نقل کرد که می‌گفته است: * مردی از ابراهیم درباره مسأله‌یی پرسید. ابراهیم گفت: نمی‌دانم. در این هنگام عامر شعبی از آن جا گذشت. ابراهیم به آن مرد گفت: از این پیر مرد پیرس و برگرد و مرا هم آگاه کن. آن مرد پیش ابراهیم برگشت و گفت: او هم گفت نمی‌دانم. ابراهیم گفت: به خدا سوگند این فقه راستین است - هر چه را نمی‌داند در کمال صداقت می‌گوید نمی‌دانم.

گوید احمد بن عبدالله، از ابوشهاب، از صلت بن بهرام ما را خبر داد که می‌گفته است: * هیچ مردی را که به پایه علمی شعبی رسیده باشد ندیده‌ام که این همه بگوید نمی‌دانم، نمی‌دانم. گوید یحیی بن حمّاد، از سلّام بن ابی مطیع، از عمرو بن سعید ما را خبر داد که می‌گفته است: * به شعبی گفتم حدیثی را برای من حدیث کردی که بخشی از آن را فراموش کرده‌ام - از ذهن من پریده است. پرسید کدام حدیث؟ گفتم: نمی‌دانم. گفت: شاید این حدیث است، گفتم: نه. گفت: شاید این یکی است، گفتم: نه. گفت: شاید این بیت است:

«به جز درد نهان عشق به عَزّه هر چیز دیگر از آبروی ما که بر باد رود نوش و گوارا باد»^۱

۱. هنیأ مرینا غیر داءِ مخایر لعزّة من اعراضنا ما استحلّت

این بیت از کثیر عَزّه شاعر نامدار قرن اول و دوم هجری است. به میرد، کامل، ج ۲، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم و سید شحانه، مصر، بی تاریخ، ص ۵ مراجعه فرمایید.

گوید عبدالله بن ادریس ما را خبر داد و گفت از صالح بن صالح همدانی شنیدم می گفت * شعبی کنار گروهی ایستاده بود آنان که او را نمی دیدند از او بدگویی می کردند. شعبی چون سخن ایشان را شنید خطاب به آنان همان بیت را خواند که

«هَنِيئًا مَرِيئًا غَيْرَ دَاءٍ مُخَايِرٍ
لِعَزَّةٍ مِنْ أَعْرَاضِنَا مَا اسْتَحَلَّتْ»

گوید محمد بن عبدالله انصاری، از گفته صالح بن مسلم ما را خبر داد که می گفته است * همراه شعبی بودم. دست من در دست او یا دست او در دست من قرار داشت. به مسجد رسیدیم حماد در مسجد بود و یاران و شاگردانش گرد او بودند و فریاد و هیاهو داشتند. گوید، شعبی گفت: به خدا سوگند این گروه این مسجد را برای من چنان ناخوشایند کرده اند که از خاکروبه ریز کنار خانه ام در نظر ناخوشایندتر شده است، ای گروه بی مایه و فرصت طلب، شعبی از مسجد برگشت و ما هم برگشتیم.

گوید قبیصة بن عقبه ما را خبر داد و گفت سفیان، از عبدالله بن ابی السفر، از گفته شعبی ما را خبر داد که می گفته است * روزگاری بر من گذاشت و هیچ جایگاهی برای نشستن خوشتر از این مسجد نبود و همواره آرزومند نشستن در آن بودم و اینک نشستن بر خاکروبه ریز کنار خانه ام برای من خوشتر از نشستن در این مسجد است. و هرگاه از کنار آن قوم می گذشت می گفت: این بی مایگان یا این بردگان آزاد شده چه می گویند. این تردید از قبیصة است. شعبی سپس به من - عبدالله بن ابی السفر - گفت: بر آنچه که از عقیده خود برای تو می گویند ادرار کن! و آنچه از گفته یاران حضرت ختمی مرتبت برای تو نقل می کنند فراگیر و به کار بند.

گوید عبدالحمید بن عبدالرحمان حِمَّانِ، از گفته ابوحنیفه ما را خبر داد که می گفته است * شعبی را دیدم که جامه خز می پوشید و با شاعران همنشینی می کرد. درباره مسأله بی - ظاهراً مربوط به شعر و ادب - از شعبی پرسیدم، گفت: این بردگان آزاد شده در این باره چه می گویند.

گوید فضل بن دکین، از سفیان، از ابو حصین، از شعبی ما را خبر داد که می گفته است * دوست دارم مقرری من در ادرار خر می بود، چه بسا کساکه دریافت مقرری او را به آتش می کشاند.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ایوب، از عطیه سراج ما را خبر داد که می گفته است * همراه شعبی از کنار یکی از مساجد طائفه جهینه گذشتیم. شعبی گفت:

گواهی می‌دهم که حدود سیصدتن از یاران پیامبر (ص) که اهل آمدوشد در این مسجد هستند در عروسیها سبوه‌های نبید می‌آشامیدند.

گوید فضل بن دکین، از ابواسرائیل ما را خبر داد که می‌گفته است: * خودم شعبی را دیدم که در حجره کوچکی که کنار در فیل قرار دارد قضاوت می‌کرد.

گوید فضل بن دکین، از گفته ابواسامه ما را خبر داد که می‌گفته است: * یکی از وام‌داران خودم را که چند درم از او طلب داشتم پیش شعبی بردم. شعبی به او گفت: اگر وام این شخص را نپردازی و او بار دیگر تو را این‌جا بیاورد تو را به زندان خواهم افکند، هر چند پسر عبدالحمید باشی.

محمد بن سعد در پی این حدیث افزوده است که منظور عبدالحمید بن عبدالرحمان بن زید بن خطاب است که از سوی عمر بن عبدالعزیز به امیری عراق گماشته شده بود. و او قضاوت کوفه را به عامر شعبی واگذار کرده بود.^۱

گوید وکیع بن جراح، از حسن بن صالح، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * بر سر شعبی عمامه‌یی سپید دیدم که یک سوی آن آویخته بود و شعبی آن را جمع نمی‌کرد.

گوید عمر بن شیب مُسَلِی، از گفته پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * بر تن شعبی ملحفه‌یی سرخ دیدم که سرخ پررنگ و تند بود.

گوید عبدالله بن ادریس ما را خبر داد و گفت از لیث شنیدم که می‌گفت: * بر تن شعبی ملافه‌یی دیدم و نفهمیدم که آن ملافه سرخ‌تر است یا رنگ ریش او.

گوید حجاج بن نُصَیر، از اسود بن شیبان ما را خبر داد که می‌گفته است: * شعبی را در کوفه دیدم که تن پوشی سرخ بدون رداء بر تن داشت و عمامه‌یی گل‌فام از پارچه‌های یمنی داشت که به صورت معجر بر سرش پیچیده بود. و در آن هنگام که او را دیدم قضاوت کوفه را بر عهده داشت و در مسجد قضاوت می‌کرد.

گوید فضل بن دکین، از فطر ما را خبر داد که می‌گفته است: * شعبی را دیدم که با حنا ریش خود را رنگ می‌کرد.

گوید عمرو بن هیشم ما را خبر داد و گفت: * از معرف بن واصل پرسیدم آیا شعبی

۱. به نوشته زامباور در معجم‌الانساب، ص ۹۵ عبدالحمید از سال ۹۹ تا سال ۱۰۲ هجری نایب یزید بن مهلب بر کوفه بوده است نه اینکه امیر عراق باشد. با این همه سخن محمد بن سعد را بر گفته زامباور باید برتری داد.

موهای خود را رنگ می کرد؟ گفت: آری با حنا.

گوید فضل بن دکین، از ابوامیه زیات ما را خبر داد که می گفته است * بر تن شعبی تن پوش خز زرد دیدم.

گوید یزید بن هارون، از گفته ابو عبدالله عروه بزاز ما را خبر داد که می گفته است * بر تن عامر شعبی تن پوش خز سبز دیدم.

گوید روح بن عبادة، از گفته ابن عون ما را خبر داد که گفته است * بر تن شعبی شب کلاه خز سبز دیدم.

گوید عبدالله بن جعفر رقی، از گفته عبیدالله بن عمرو، از اسماعیل، از خود شعبی ما را خبر داد که می گفته است * دو تن پوش خز با دو رنگ داشته و هر دو را می پوشیده است. گوید عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از داود بن ابی هند ما را خبر داد که می گفته است * شعبی جامه رنگ کرده با زعفران می پوشیده است.

گوید اسحاق بن یوسف ازرق و عبدالله بن نمیر هر دو، از گفته مالک بن مغول ما را خبر دادند که می گفته است * بر تن شعبی ملافه یی سرخ دیدم. ابن نمیر در پی این حدیث می افزوده است که ازار زرد هم بر تن داشته است. اسحاق بن یوسف می گفته است پرسیدم که سرخ و زرد پررنگ؟ گفت: آری^۱

گوید عبیدالله بن موسی، از عیسی بن عبدالرحمان ما را خبر داد که می گفته است * بر تن شعبی ملافه سرخ و ازار زرد رنگ دیدم.

گوید مالک بن اسماعیل، از عیسی بن عبدالرحمان ما را خبر داد که می گفته است بر تن شعبی ازاری درشت بافت دیدم.

گوید فضل بن دکین، از گفته عبید بن عبدالملک ما را خبر داد که می گفته است * شعبی را دیدم که بر پوست شیر نشسته بود.

گوید فضل بن دکین، از صالح بن ابی شعیب عکلی ما را خبر داد که می گفته است * از عامر شعبی درباره پوشیدن پوست گورخر پرسیدم، خودش هم پوستینی از پوست گورخر بر تن داشت. گفت: کار پسندیده یی است، عیبی ندارد و معتقدند که دباغی کردن آن مایه طهارت آن است.

۱. ملاحظه می کنید که مسأله رنگ لباس چندان مطرح نبوده است و هر رنگی که دوست داشته اند می پوشیده اند.

گوید فضل بن دکین، از گفته قیس، از مجالد ما را خبر داد که می گفته است * بر تن شعبی قبایی از پوست سمور دیدم.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از یونس بن ابی اسحاق ما را خبر داد که می گفته است * شعبی را دیدم در پوستین خود نماز می گزارد.

گوید فضل بن دکین، از گفته عثمان بن ابی هند عبسی ما را خبر داد که می گفته است * شعبی را به روز عید فطر یا عید قربان دیدم که بُرد عدنی بر تن داشت.

گوید فضل بن دکین، از حبان، از مجالد ما را خبر داد که می گفته است * شعبی پیش ما آمد قبایی از پوست سمور بر تن داشت و در آن نماز می گزارد. همچنین در پوست روباه هم نماز می گزارد.

گوید حجاج بن محمد می گفت از شعبه شنیدم که می گفت * از ابواسحاق پرسیدم تو بزرگتری یا شعبی؟ گفت: شعبی از من یک یا دو سال بزرگتر است.

شعبه می گفته است * ابواسحاق، علی (ع) را دیده بود و او را برای ما وصف می کرد و می گفت: شکمش ستر بود و جلو سرش بی مو.

گوید عبدالرحمان بن مهدی، از ابن مبارک، از عبدالرحمان بن یزید، از مکحول ما را خبر داد که می گفته است * کسی را به سنت گذشته داناتر از شعبی ندیده‌ام.

گوید سفیان، از گفته ابن شبرمه، از شعبی نقل می کرد که می گفته است * چون حلقه درس بزرگ می شود نتیجه اش جز فریاد کشیدن یا درگوشی سخن گفتن با یکدیگر نیست.^۱

گوید فضل بن دکین، از گفته ابوکبران ما را خبر داد که می گفته است شعبی مرا گفت که * حجاج مرا پیش رتبیل گسیل داشت، او ضمن اینکه مرا پاداش داد پرسید این رنگ کردن مو چیست؟ مو باید سیاه یا سپید باشد. گفتم: سنت است.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوالاحوص، از طارق بن عبدالرحمان ما را خبر داد که می گفته است * برای عیادت شعبی که بیمار شده بود پیش او رفتم. برخاست و درحالی که پیراهن و ازاری بر تن داشت و روی آن ردا پوشیده بود نماز گزارد.

گوید خلف بن تمیم بن مالک ما را خبر داد و گفت پدرم برای من نقل کرد که * شعبی از مجلس خود بر نمی خاست تا آنکه می گفت: گواهی می دهم کردگاری جز

۱. با توجه به توضیح ابن اثیر در النهایه ذیل کلمه «نجا» ترجمه شد.

خداوند یکتای بی‌انبار نیست و گواهی می‌دهم که محمد(ص) بنده و پیامبر خداوند است و گواهی می‌دهم دین همان است که او مقرر داشته و اسلام همانگونه است که او وصف فرموده است، و گواهی می‌دهم قرآن همانگونه است که نازل شده است، و سخن همانگونه است که او حدیث فرموده است و گواهی می‌دهم که خداوند حق‌المبین است. و چون شروع به برخاستن می‌کرد می‌گفت: خداوند درود ما را به محمد(ص) یادآوری فرموده است.

گوید محمد بن عبدالله انصاری، از گفتهٔ ابن عون ما را خبر داد که * مردی در حضور شعبی گفت: خداوند چنین فرموده است. شعبی گفت: چه زیانی برای تو دارد که نگویی خداوند فرموده است؟

گوید عمرو بن عاصم کلابی ما را خبر داد و گفت ابوبکر بن شعیب بن حبیب برای ما نقل کرد و گفت * پدرم به شعبی گفت: ای اباعمر و چرا این ازار تو همیشه سست و شُل است؟ شعبی که ازاری کتانی و به رنگ گلفام برتن داشت با دست به تهیگاه خود زد و گفت: این جا چیزی نیست که آن را نگهدارد - یعنی از لاغری. پدرم سپس از او پرسید چندسال از عمر تو گذشته است؟ شعبی در پاسخ او این دو بیت را خواند:

«نفس من از فرارسیدن مرگ ناگهانی گله کرد و حال آنکه هفت سال پس از هفتادسال تو را بر خود کشیدم، ای نفس اگر آرزوی دروغی هم برای من پدید آوری همانا که سه سال دیگر به هشتادسالگی می‌رسی»^۱ ابوبکر بن شعیب گفت: شعبی در حالی که هفتاد و هفت ساله بود همچنان شعر می‌سرود.

گوید محمد بن عمر واقدی از گفتهٔ اسحاق بن یحیی بن طلحة ما را خبر داد که می‌گفته است * شعبی در کوفه به سال یکصد و پنج در هفتاد و هفت سالگی درگذشته است.^۲

گوید ابونعیم فضل بن دکین ما را خبر داد که * شعبی به سال یکصد و چهار درگذشته است.

گوید سعید بن جمیل هم از گفتهٔ ابان بن عمر بن عثمان روایت می‌کرد که * شعبی

۱. نفسی تشگی الی الموت مزحفة و قد حملتک سبعا بعد سبعینا

إن تحدثنی املا یا نفس کاذبة انّ السّلات یوفین الثمانینا

۲. در این صورت باید روایتی که در آغاز شرح حال شعبی آمده که متولد سال فتح جلولاء بوده است درست نباشد و اگر

آن درست باشد مدت عمر شعبی نودسال یا هشتاد و نه سال خواهد بود.

به سال یکصد و چهار هجری درگذشته است.

محمد بن سعد می گوید که کس دیگری گفته است * شعبی و ابو بردة پسر ابوموسی اشعری در یک هفته به سال یکصد و سه درگذشته اند.

گوید محمد بن فضیل بن غزوان از گفته عاصم ما را خبر داد که می گفته است * حسن - بصری - را از مرگ شعبی آگاه کردم. گفت: خدایش رحمت کناد در اسلام ارزش داشت. گوید، شعبی با مرگ ناگهانی درگذشت.

سعید بن جبیر

کنیه اش ابو عبدالله و از بردگان آزاد کرده و وابستگان خاندان والبة بن حارث از قبیله اسد بن خزیمه بوده است.

گوید سلیمان پدر داود طیالسی و عفان بن مسلم و ابوالولید طیالسی همگی از گفته شعبه، و فضل بن دکین، از گفته ابوریع سمان و همه از گفته ابوبشر جعفر بن ایاس، از گفته سعید بن جبیر ما را خبر دادند که می گفته است * ابن عباس از من پرسید از کدام قبیله ای؟ گفتم: از بنی اسد. پرسید از اعراب یا از آزادشدگان و وابستگان؟ گفتم: از وابستگان. گفت: بگو من از کسانی هستم که خداوند از بنی اسد بر آنان نعمت ارزانی فرموده است.

گوید یزید بن هارون، از همام بن یحیی، از محمد بن جحاده، از ابومعشر، از سعید بن جبیر ما را خبر داد که سعید می گفته است * به روز عیدی - فطر یا قربان - ابومسعود بدری مرا که دارای گیسو بودم دید و گفت: ای پسر، یا ای پسرک، در چنین روزی پیش از نماز پیشنماز نباید نماز گزارد ولی پس از نماز امام دو رکعت نماز بگزار و قرائت را هم طولانی بخوان.

محمد بن سعد می گوید: سعید بن جبیر از عبدالله بن عمر و ابن عباس و جز آن دو نیز روایت کرده است.

گوید روح بن عبادة، از شعبه، از سلیمان، از مجاهد ما را خبر داد که می گفته است * ابن عباس به سعید بن جبیر گفت: خودت برای مردم حدیث نقل کن. سعید گفت: با بودن تو در این جا؟ ابن عباس گفت: مگر این از نعمتهای خدا برای تو نیست که در حضور من حدیث نقل کنی اگر درست بگویی چه بهتر و اگر اشتباه کنی به تو تعلیم می دهم؟

گوید محمد بن عبدالله انصاری، از عبدالله بن معدان، از حسن بن مسلم، از سعید بن جبیر ما را خبر داد که می‌گفته است * از عبدالله بن عباس مسأله می‌پرسیده است و پیش از آنکه ابن عباس نابینا شود نمی‌توانسته و یارای آن را نداشته است که در حضور او بنویسد و پس از کور شدن ابن عباس می‌نوشته است و چون این موضوع به اطلاع ابن عباس رسیده خشمگین شده است.

گوید یحیی بن عباد، از یعقوب بن عبدالله، از جعفر بن ابی مغیره، از سعید بن جبیر ما را خبر داد که می‌گفته است * چه بسا که به حضور ابن عباس می‌رفتم و مطالب را در دفتر خود می‌نوشتم که آن را بر دیگران املاء کنم و گاه بر کف و رویه کفشم می‌نوشتم و گاه بر کف دستم که آن را املاء کنم. گاهی هم به حضورش می‌رفتم و تا هنگامی که برمی‌گشتم چیزی نمی‌نوشتم. و هیچ‌کس از چیزی از او نمی‌پرسید.

گوید عبدالوهاب بن عطاء، از عمرو بن ابی مقدم، از موذن خاندان وادعه ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش عبدالله بن عباس رفتم، او بر پشتی حریری تکیه داده بود و سعید بن جبیر کنار پاهای او نشسته بود. ابن عباس به او می‌گفت: بنگر که چگونه از گفته من حدیث نقل می‌کنی که تو از من حدیثهای بسیاری را حفظ کرده‌ای.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از گفته یعقوب قمی، از جعفر بن ابی مغیره ما را خبر داد که می‌گفته است * پس از اینکه ابن عباس کور شده بود هرگاه مردم کوفه پیش او می‌آمدند و از او مسأله می‌پرسیدند می‌گفت: درحالی که ابن ام دهماء میان شماست از من مسأله می‌پرسید؟ یعقوب می‌گفته است مقصود او سعید بن جبیر بوده است.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوبکر بن عیاش، از ابو حصین ما را خبر داد که می‌گفته است * از سعید بن جبیر پرسیدم که آیا تمام این حدیثهایی را که از تو می‌شنوم از ابن عباس پرسیده‌ای؟ گفت: نه، من در محضر او می‌نشستم و تا هنگامی که برمی‌خاستم هیچ سخنی نمی‌گفتم. آنان حدیث نقل می‌کردند و من حفظ می‌کردم.

گوید عبدالعزیز بن خطاب ضبّی، از یعقوب، از جعفر، از سعید بن جبیر ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش ابن عباس می‌رفتم و از احادیث او می‌نوشتم.

گوید ابو عاصم نبیل، از عبدالله بن مسلم بن هرمز ما را خبر داد که می‌گفته است * سعید بن جبیر نوشتن حدیث را خوش نمی‌داشته است.

گوید عفان، از شعبه، از ایوب، از سعید بن جبیر ما را خبر داد که می‌گفته است * از

ابن عمر می پرسیدم و در دفتری می نوشتم و اگر ابن عمر از آن دفتر آگاه می شد کار من با او به جدایی می انجامید. گوید: از او درباره ابلاء^۱ پرسیدم. گفت: می خواهی بگویی ابن عمر چنین و چنان گفته است؟ گفتم: آری که ما از گفته تو راضی و به آن قانع هستیم. گفت: در این باره امیران چنین می گویند.

گوید عفان بن مسلم، از وهیب، از ایوب، از سعید بن جبیر ما را خبر داد که می گفته است * هرگاه در کوفه در باره مسأله‌ی اختلاف پیدا می کردیم آن را می نوشتم تا ابن عمر را ببینم و از او پرسم.

گوید محمد بن عبدالله اسدی و قبیصة بن عقبه هر دو از سفیان، از اسلم منقری، از سعید بن جبیر ما را خبر داد که می گفته است * مردی پیش ابن عمر آمد و درباره میراث چیزی پرسید. ابن عمر گفت: پیش سعید بن جبیر برو که او به حساب میراث از من داناتر است، و آنچه را واجب باشد تعیین می کند.

گوید فضل بن دکین، از اسرائیل، از ثویر، از سعید بن جبیر ما را خبر داد که می گفته است * نقش انگشتری من این بود که «پروردگارم عزیز و قدرتمند است». گوید: ابن عمر آن را خواند و مرا از آن نهی کرد، آن را پاک کردم و به جای آن سعید بن جبیر نوشتم.

گوید ابو معاویه ضریر، از اعمش، از مسعود بن مالک ما را خبر داد که می گفته است * علی بن حسین از من پرسید سعید بن جبیر چگونه است؟ گفتم: خوب است. فرمود: او مردی بود که گاهی پیش ما می آمد و ما درباره احکام میراث و چیزهای دیگری که خداوند ما را به آنها سود می رساند گفتگو می کردیم، و در حالی که با دست خود به سوی عراق اشاره می کرد، فرمود: پیش ما از تهمت‌هایی که آنان به ما می زنند خبری نیست.

گوید مالک بن اسماعیل، از گفته کامل، از حبیب ما را خبر داد که می گفته است * یاران سعید بن جبیر بر او خرده می گرفتند که چرا حدیث نقل می کند. او پاسخ می داد که من اگر برای تو و یارانت حدیث بگویم خوشتر می دارم از اینکه آن را با خود به گورم ببرم. گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از عطاء بن سائب ما را خبر داد که می گفته است سعید بن جبیر می گفته است * هیچ کس پیش من نمی آید که از من مسأله‌ی بی پرسد.

گوید موسی بن اسماعیل، از حماد بن زید، از ایوب ما را خبر داد که می گفته است

۱. ابلاء که در آیه ۲۲۶ سوره دوم - بقره - آمده است سوگند خوردن به ترک همبستر شدن با زن است و باید برای آگاهی بیشتر به کتب فقه و در منابع فارسی به معتقد الامامیه، ص ۴۴۴ و ترجمه مختصر نافع، ص ۲۶۱ مراجعه شود.

* سعید بن جبیر حدیثی را نقل کرد، از پی او رفتم و خواستم آن را دوباره برای من بگوید. گفت: چنان نیست که همیشه من شیر بدوشم و آن را بیاشامم.

گوید موسی بن اسماعیل، از حماد بن زید، از عطاء بن سائب ما را خبر داد که می گفته است: * پیش سعید بن جبیر رفتم. به من گفت: آیا مردم پارسا و کناره گیر شده اند؟ همیشه در این ساعت چه اندازه از مردم که پیش من می آمدند و از من مسأله می پرسیدند.

گوید عفان بن مسلم و موسی بن اسماعیل هر دو، از عبدالواحد بن زیاد و او از ابوشهاب ما را خبر دادند که می گفته است: * سعید بن جبیر روزی دوبار برای ما داستان سرایی می کرد، پس از نماز صبح و پس از نماز عصر.

گوید عمرو بن عاصم، از گفته همام، از قتاده، از ابو حسان، از سعید بن جبیر ما را خبر داد که می گفته است: * پس از کور شدن ابن عباس زنی برای او نامه نوشت. ابن عباس نامه را به پسرش داد - که برای او بخواند - او نامه را شتابان خواند. گوید: ابن عباس نامه را به من داد برای او آهسته و شمرده خواندم. ابن عباس به پسرش گفت: نمی شد این نامه را درهم و برهم و تند نخوانی و به گونه یی که پسر بچه های مضر می خوانند بخوانی.

گوید یزید بن هارون، از گفته عبدالملک بن ابی سلیمان، از سعید بن جبیر ما را خبر داد که می گفته است: * هر دو شب یکبار قرآن را ختم می کرده است.

گوید یزید بن هارون، از گفته سفیان، از حماد ما را خبر داد که می گفته است سعید بن جبیر می گفته است: * درون کعبه تمام قرآن را در یک رکعت خواندم.

گوید فضل بن دکین، از حسن بن صالح، از وفاء ما را خبر داد که می گفته است: * در ماه رمضان میان مغرب و عشاء سعید بن جبیر می آمد و قرآن می خواند.

گوید فضل بن دکین، از قیس بن ربیع، از صعب بن عثمان ما را خبر داد که می گفته است، سعید بن جبیر می گفت: * پس از کشته شدن حسین علیه السلام بر من هیچ دوشبی نگذشته است که قرآن را ختم نکنم مگر اینکه مسافر یا بیمار باشم.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ابوهاشم، از سعید بن جبیر ما را خبر داد که می گفته است: * روز جمعه به هنگامی که امام جمعه خطبه می خواند من تمام یک حزب قرآن خود را می خواندم.

گوید موسی بن اسماعیل، از عبدالواحد بن زیاد، از ابوشهاب ما را خبر داد که می گفته است: * در ماه رمضان سعید بن جبیر با ما نماز می گزارد - پیشنمازی ما را بر عهده داشت. با

ترجیع قرائت را می خواند و گاهی آیه یی را دوبار می خواند.

گوید قبیصة بن عتبة، از سفیان، از عطاء بن سائب ما را خبر داد که می گفته است * سعید بن جبیر به مردی گفت: پس از من چه کار تازه یی - بدعتی - پدید آورده اید؟ آن مرد پاسخ داد که پس از تو چیز تازه یی پدید نیاورده ایم. گفت: چرا، آن مرد کور و ابن صیقل با قرآن برای شما غنا می خوانند.

گوید قبیصة بن عتبة، از سفیان، از سعید بن عبید ما را خبر داد که می گفته است * سعید بن جبیر را دیدم که پیشنمازی ایشان را برعهده داشت و شنیدم که این آیه را در نماز مکرر می کرد «إِذَا الْاَغْلَالُ فِي اعْتَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ یَسْحَبُونَ»، «آن گاه که غلها بر گردن ایشان باشد و زنجیرها»^۱

گوید موسی بن اسماعیل، از عبدالواحد بن زیاد، از گفته ابو شهاب ما را خبر داد که می گفته است * در ماه رمضان سعید بن جبیر نماز خفتن را با ما می گزارد و سپس برمی گشت و اندکی درنگ می کرد و دوباره می آمد و شش نماز تراویح و سه نماز یک رکعتی می گزارد و به اندازه پنجاه آیه قنوت می خواند.

گوید یوسف بن غرق، از جویریة بن بشیر، از سعید بن حماد، از سعید بن جبیر ما را خبر داد که * در نماز مستحبی هرگاه سوره را تمام می کرد، می گفت: راستگوی نیکوکار راست فرموده است.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از اسرائیل، از عبدالکریم، از سعید بن جبیر ما را خبر داد که می گفته است * اگر تازیانه بر سرم بزنند برای من خوشتر از این است که به هنگام خطبه خواندن امام جمعه در روز جمعه سخن بگویم.

گوید سعید بن منصور، از جریر، از حبیب بن ابی عمره ما را خبر داد که می گفته است * پس از دمیدن سپیده دم با سعید بن جبیر سخن گفتم پاسخ نداد و با من گفتگو نکرد.

گوید قبیصة بن عتبة، از سفیان ما را خبر داد که می گفته است کسی که خود دیده بود مرا خبر داد که * سعید بن جبیر پسر خویش را که مردی شده بود می بوسید.^۲

۱. آیه هفتاد و یکم از سوره ۴۰ - مؤمن یا غافر.

۲. نمی دانم چرا محمد بن سعد درباره برخی از اشخاص از فرزندان آنان غفلت کرده است، یکی از پسران سعید، نعمان نام داشته که ظاهراً شیخ مفید از اعقاب اوست. به شماره ۱۰۶۷ رجال نجاشی، چاپ جامعه مدرسین قم، ص ۳۹۹ مراجعه فرمایید.

گوید حسن بن موسی، از حماد بن سلمه، از عطاء بن سائب از خود سعید بن جبیر ما را خبر داد که * هرگاه از غذای خود فارغ می‌شده می‌گفته است: پروردگارا سیر و سیراب فرمودی، بر ما گوارا فرمای و روزی پاکیزه و فراوان ارزانی داشتی، بر ما بیشتر فرمای.

گوید کثیر بن هشام، از جعفر بن بُرقان، از ابو حمزه برده آزاد کرده و وابسته یزید بن مهلب ما را خبر داد که می‌گفته است * کنار سعید بن جبیر نماز می‌گزاردم، هنگامی که امام به آخر سوره فاتحه می‌رسید و می‌گفت «غیرالمغضوب علیهم ولا الضالین» سعید بن جبیر می‌گفت اللهم اغفر لی آمین. و هرگاه امام می‌گفت سمع الله لمن حمده، سعید می‌گفت: «اللهم ربنا لك الحمد ملئ السموات و ملئ الارضين السبع و ملئ ما بينهما و ملئ ما شئت من شیء بعد»، «بارخدا یا پروردگارا ما تو را ستایش می‌کنیم به گنجایش آسمانها و گنجایش زمینهای هفتگانه و گنجایش آنچه میان آنهاست و گنجایش هر چیز دیگری که اراده فرمایی» گوید: گاهی سعید بن جبیر تا هنگامی که برای سجده کردن خم می‌شد همین کلمات را مکرر می‌خواند و سپس الله اکبر می‌گفت.

گوید ولید بن اَعْرَمَ مَکّی، از عتاب بن بشیر، از سالم یعنی سالم افطس ما را خبر داد که می‌گفته است * سعید بن جبیر پس از اینکه به مردی رسید خود را عقیقه کرد.

گوید محمد بن مصعب قرقسانی، از جبلة بن سلیمان والبی کوفی ما را خبر داد که می‌گفته است * خود دیدم که سعید بن جبیر در مسجد قوم خود اعتکاف می‌کرد.^۱

گوید مالک بن اسماعیل، از اسرائیل، از ابو جحّاف، از مسلم بطنین، از خود سعید بن جبیر ما را خبر داد که * به هیچ کس اجازه نمی‌داده است در حضور او از دیگری غیبت کند و می‌گفته است اگر چیزی می‌خواهی بگویی رویاروی آن شخص بگو.

گوید سعید بن عامر، از همام، از لیث ما را خبر داد که می‌گفته است * سعید بن جبیر چشمش به مرواریدی - که روی زمین افتاده بود - افتاد و آن را برنداشت.

گوید فضل بن دُکین، از گفته حُمَید بن عبدالله اصم ما را خبر داد که می‌گفته است از عبدالملک پسر سعید بن جبیر شنیدم که می‌گفت * پدرم مرا گفت: از آنچه در دست مردم است ناامید باش، که طمع داشتن به آن رنجی جان‌کاه است و از آنچه که باید از آن پوزش خواست پرهیز، و هیچ کس از انجام کار پسندیده و خیر نمی‌تواند معذور باشد.

۱. چون بسیاری از فقیهان اعتکاف را جز در مسجد جامع درست نمی‌دانند به نظر می‌رسد که منظور این است که اعتکاف در مساجد دیگر هم جایز است.

گوید فضل بن دکین، از گفته مندل، از جعفر بن ابی مغیره ما را خبر داد که می گفته است * سعید بن جبیر را دیدم در حالی که روزه داشت سر مه می کشید و سعید را دیدم که در جامه پی که از لیف خرما بود نماز می گزارد و ردای دیگری بر تن نداشت.

گوید فضل بن دُکین، از اسماعیل بن عبدالملک ما را خبر داد که می گفته است * سعید بن جبیر را دیدم که زیر طاق نماز می گزارد و در نماز صبح قنوت نمی خواند. گوید سعید عمامه بر سر می بست و به اندازه یک وجب آن را از پشت سرش می آویخت.

گوید فضل بن دکین، از سفیان، از هلال بن خباب ما را خبر داد که می گفته است * سعید بن جبیر را دیدم که از کوفه تلبیه می گفت - از کوفه مُحرم شد.

گوید قبیصة بن عقیبه، از حمزه زیات، از ابواسحاق ما را خبر داد که می گفته است * سعید بن جبیر را دیدم که در طواف به آهستگی و باوقار حرکت می کرد.

گوید قبیصة بن عقیبه، از سفیان، از حبیب بن ابی ثابت، از مسلم بطنین ما را خبر داد که می گفته است * به سعید بن جبیر گفته شد: شکر برتر است یا صبر؟ گفت: صبر و عافیت در نظر من خوشتر است.

گوید مُسلم بن ابراهیم، از حزم، از هلال بن خباب ما را خبر داد که می گفته است * سعید بن جبیر را در مکه دیدم و از او پرسیدم نابودی و درماندگی مردم از کجاست؟ گفت: از سوی عالمان ایشان.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از اعمش ما را خبر داد که * سعید بن جبیر در تفسیر این گفتار خداوند که فرموده است: «همانا زمین من گسترده و فراخ است»^۱ می گفته است که هرگاه در سرزمینی به گناه عمل شد از آن کوچ کنید.

گوید ضحاک بن مخلد، از ابویونس قزّی ما را خبر داد که می گفته است * از سعید بن جبیر درباره این گفتار خداوند که فرموده است: «به جز مستضعفان از مردان و زنان و کودکان» پرسیدم.^۲ گفت: درباره مردمی ستم کشیده یا مقهور که در مکه بوده اند نازل شده است. می گوید، به سعید گفتم: من از پیش گروهی تزد تو آمده ام که همان گونه اند - یعنی روزگار حجاج. سعید گفت: ای برادرزاده کوشش کردیم و رنج کشیدیم ولی خداوند چیزی جز آنچه اراده فرموده بود نخواست.

۱. بخشی از آیه ۵۶ سوره یست و نهم - عنکبوت.

۲. بخشی از آیه ۹۸ سوره چهارم - نساء.

گوید ابوالولید هشام طیالسی، از ابو عوانه، از اسماعیل بن سالم، از حبیب بن ابی ثابت ما را خبر داد که می‌گفته است: * در فتنه ابن اشعث، مطربن ناجیه، سعید بن جبیر را به جمع آوری زکات و خراج ده یک حق گذر قایقها بر آبراهه کوفه گماشت. حبیب می‌گوید: سعید سوار شد من هم سوار شدم و کنار لنگرگاه رفتیم. چون آن جا رسیدیم مردی پیش ما آمد که پیش از آن برای کسی که پیش از سعید بن جبیر عهده‌دار آن کار بود با ابزار خود قایقها را بررسی می‌کرد. ابزار کار او هم همراهش بود. آن مرد وارد قایق شد، سعید به او گفت: فاصله بگیر و کنار برو و او را از قایق بیرون کرد. آن‌گاه سعید نگریست و افراد غیرمسلمان را که اهل ذمه بودند معاف داشت و از آنان چیزی نگرفت و عقیده نداشت که پرداخت یک دهم بر عهده ایشان باشد. و سپس به مسلمانان نظر کرد و زکات چیزهایی را که همراه داشتند گرفت.

محمد بن سعد می‌گوید: گفته‌اند سعید بن جبیر هم همراه قاریان قرآن بر حجاج خروج کرد و در جنگ دیرجماجم حاضر شد.

گوید سعید بن محمد ثقفی، از زبرقان اسدی ما را خبر داد که می‌گفته است: * در جنگ دیرجماجم از سعید بن جبیر پرسیدم من برده‌ام و صاحب من همراه حجاج است، آیا اگر در این جنگ کشته شوم می‌ترسی بر من گناهی باشد؟ گفت: نه، جنگ کن که اگر صاحب تو هم این جا بود خودش همراه تو جنگ می‌کرد.

گوید موسی بن اسماعیل، از عماره بن زاذان، از ابوالصهباء ما را خبر داد که می‌گفته است: * به سعید بن جبیر گفتند که حسن بصری می‌گوید تقیه در اسلام واجب است. سعید گفت: در اسلام تقیه نیست. گوید: گمان می‌کنم سال بعد او را گرفتند و گرفتار شد.

محمد بن سعد می‌گوید: هنگامی که همراهان ابن اشعث شکست خوردند و گریختند، سعید بن جبیر از دیرجماجم گریخت و خود را به مکه رساند.

گوید عارم بن فضل و سلیمان بن حرب هردو، از حماد بن زید، از یحیی بن عتیق، از محمد بن سیرین ما را خبر دادند که می‌گفته است: * سعید بن جبیر ساده‌دل بود که آن کارها را کرد بعد به مکه آمد و برای مردم فتوی می‌داد.

گوید سلیمان بن حرب، از حماد بن زید ما را خبر داد که می‌گفته است حفص بن خالد می‌گفته است کسی که خود شنیده بود برای من نقل کرد که: * چون سعید بن جبیر را گرفتند، گفت: در این سرزمین محترم خدا - مکه - کسی بر ضد من سخن چینی کرده است،

او را به خدا وامی گذارم.

محمد بن سعد می گوید: کسی که سعید بن جبیر را گرفته است خالد بن عبدالله قسری بوده که از سوی ولید بن عبدالملک حاکم مکه بوده است. خالد، سعید را پیش حجاج گسیل داشت.

گوید موسی بن اسماعیل، از عبدالله بن مروان، از شریک، از هشام دستوائی ما را خبر داد که می گفته است * سعید بن جبیر را دیدم در حالی که بسته به زنجیر بود طواف می کرد و او را دیدم و همین نفر بسته به زنجیر بود که به کعبه در آمد.

گوید یزید بن هارون، از گفته عبدالملک بن ابی سلیمان ما را خبر داد که می گفته است * خالد بن عبدالله قسری - حاکم مکه - صدای زنجیر شنید و پرسید این چیست؟ گفتند: سعید بن جبیر و طلق بن حبیب و یاران آن دو هستند که برگرد کعبه طواف می کنند. گفت: طواف ایشان را قطع کنید.

گوید عبیدالله بن موسی، از گفته ربیع بن ابی صالح ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که سعید بن جبیر را گرفته بودند که پیش حجاج بیاورند، به دیدار سعید رفتم، مردی از حاضران گریست. سعید گفت: چه چیز تو را به گریه انداخته است؟ گفت: آنچه بر سر تو آمده است. سعید گفت: گریه مکن، در علم خدا مقدر بوده است که چنین شود و سپس این آیه را تلاوت کرد «هیچ مصیبتی در زمین و در نفسهای شما نرسد مگر آنکه پیش از آنکه نفسهای شما را بیافرینیم در کتابی مقرر شده است، و همانا که این بر خدا آسان است»^۱.

گوید محمد بن عبید ما را خبر داد و گفت از پیرمردی شنیدم که می گفت * به هنگامی که سعید را در حالی که با دو ریسمان بسته بود پیش حجاج آوردند من هم پیش او نشسته بودم. حجاج ساعتی با سعید سخن گفت و سپس به نگهبان گفت: او را ببر و گردن بزن. چون نگهبان او را برد، سعید به او گفت: بگذار دو رکعت نماز بگذارم و رو به قبله کرد. حجاج از نگهبان پرسید چه می گویدت؟ گفت: می گوید بگذار دو رکعت نماز بگذارم. حجاج گفت: فقط باید روی به خاور نماز بخواند. سعید گفت: «هرکجا روی کنید همان جا روی خداست»^۲ و پس از آن گردن خود را دراز کرد و دژخیم آن را زد.

۱. آیه بیست و دوم از سوره ۵۷ - حدید.

۲. بخشی از آیه یکصد و پانزده سوره ۲ - بقره.

گوید وهب بن جریر بن حازم ما را خبر داد و گفت پدرم برای من نقل کرد که از فضل بن سَوید که در پناه حجاج بود و پدرش حجاج را وصی خود قرار داده بود شنیده که می‌گفته است * حجاج مرا پی‌کاری فرستاد، در همان هنگام گفته شد سعید بن جبیر را آوردند. من برگشتم بینم حجاج با او چه می‌کند و پشت سر حجاج ایستادم. حجاج به سعید گفت: سعید مگر من تو را به کارگزاری نگماشتم؟ مگر من تو را در امانت خود شریک نکردم؟ سعید گفت: آری همینگونه است. و چنان بود که گمان کردیم حجاج همان دم او را رها می‌کند. سپس حجاج پرسید پس چه چیزی تو را بر خروج بر من واداشت؟ گفت: مرا سوگند دادند. گویی حجاج از خشم دوپاره شد - یا دستمالی را که در دست داشت از خشم دوپاره کرد - و گفت: ای بدبخت! برای سوگند عدو الرحمان - یعنی عبدالرحمان - حقی بر گردن خود احساس می‌کنی و برای خدا و برای امیر مؤمنان حقی احساس نمی‌کنی؟ گردنش را بزنی. گردنش را زدند. سرش میان شب‌کلاه سپیدی که بر سرش چسبیده بود افتاد.

گوید مالک بن اسماعیل ما را خبر داد و گفت از خلف بن خلیفه شنیدم که از گفتهٔ مردی نقل می‌کرد که * چون سر سعید بن جبیر جدا شد سه بار لا اله الا الله گفت یکبار در کمال فصاحت و دوبار دیگر بدون آنکه رسا باشد.

گوید علی بن محمد، از ابویقظان ما را خبر داد که می‌گفته است * سعید بن جبیر در جنگ دیرجماجم به کسانی که با سپاه حجاج جنگ می‌کردند می‌گفت: با ایشان جنگ کنید و آنان را بکشید که در حکومت ستم می‌کنند و از دین بیرون شده‌اند و بر بندگان خدا گردن‌کشی می‌کنند، و نماز را از میان برده‌اند و مسلمانان را به خواری کشیده‌اند.

گوید: و چون قیام‌کنندگان شکست خوردند و گریختند سعید بن جبیر به مکه رفت. خالد بن عبدالله او را گرفت و همراه اسماعیل بن اوسط بَجَلِی پیش حجاج فرستاد. چارپادار آنان زید بن مسروق یکی از افراد خاندان ضباری بن عبید بن ثعلبه بن یربوع بود.

گوید: اسماعیل بن اوسط او را پیش حجاج آورد حجاج نخست به سعید گفت: مگر هنگامی که به عراق آمدم تو را گرامی نداشتم؟ سپس کارهایی را که برای سعید انجام داده بود بازگو کرد. سعید گفت: آری همینگونه است. حجاج گفت: پس چه چیزی تو را بر خروج بر من واداشت؟ گفت: بیعت ابن اشعث بر گردنم بود و انگهی مرا سوگند داد. حجاج خشمگین شد و گفت: برای دشمن خدا بر خود تعهدی می‌بینی که آن را برای خدا و امیر مؤمنان احساس نمی‌کنی. به خدا از این جا پابر نمی‌دارم تا تو را بکشم و شتابان روانه

آتش کنم. آن‌گاه فریاد برآورد شمشیر آب داده و پهن بیاورید. مسلم اعور که شمشیر حنفی پهنی همراه داشت برخاست و گردن سعید را زد.

حسن بصری می‌گفته است: جای شگفتی از سعید بن جبیر است که با حجاج به هنگامی که درست نبود جنگ کرد و فرمان به جنگ با او داد و سپس گریخت و به مکه رفت و نتوانست خویشان دار باشد!!

گوید محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت * سعید بن جبیر به سال نود و چهار در چهل و نه سالگی کشته شد.

گوید زهیر پدر خثیمه بن زهیر، از گفته جریر، از واصل بن سلیم از گفته عبدالله پسر سعید بن جبیر ما را خبر داد که می‌گفته است * سعید بن جبیر در چهل و نه سالگی کشته شد.^۱ گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوبکر بن عیاش، از اعمش، یا از مغیره از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است * در حضور ابراهیم سخن از سعید بن جبیر به میان آمد، گفت: مردی بود که خود را میان مردم نامور و آشکار ساخت. یکی از آن دو راوی می‌گوید و به ابراهیم گفته شد سعید بن جبیر کشته شد، گفت: خدایش رحمت کند که کسی چون خود بر جای نگذاشت - جانشینی نداشت.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از عمرو بن میمون بن مهران، از میمون بن مهران ما را خبر داد که می‌گفته است * سعید بن جبیر درگذشت و بر روی زمین هیچ مردی نبود مگر آنکه نیازمند به سعید بود.

گوید عبدالرحمان بن مهدی، از عبدالواحد، از وقاء بن ایاس ما را خبر داد که می‌گفته است * عذرة را دیدم که کتاب تفسیری در دست داشت و همراه قلم و دوات پیش سعید بن جبیر آمد و شد می‌کرد که مطالب را تغییر دهد.

گوید ضحاک بن مخلد، از عبدالله بن مسلم بن هرمز، ما را خبر داد که * سعید بن جبیر خم شدن به جلو و جنبش کردن در نماز را برای آدمی خوش نمی‌داشت، و هرگاه او را در حال نماز دیدم استوار همچون میخ بود.

۱. حجاج چهل روز پیش از مرگ خود، سعید را کشت و چون سر بریده سعید شروع به لاله الا الله گفتن کرد، حجاج گرفتار جنون شد و همواره هذیان می‌گفت که ای پسر جبیرا مرا با تو چه کار بود. به ترجمه اخبار الطوال دینوری، به قلم ابن بنده، تهران، نشرنی، ۱۳۶۴ ش، ص ۳۷۱ و ترجمه نه‌ایة الارب، ج ۶، به قلم ابن بنده، تهران، امیرکبیر ۱۳۶۴ ش، ص ۳۵۳ مراجعه فرمایید.

گوید سفیان بن عیینة، از سالم بن ابی حفصة ما را خبر داد که * چون حجاج به کشتن سعید بن جبیر فرمان داد، سعید گفت: رهایم کنید تا دو رکعت نماز بگذارم.

گوید فضل بن دکین، از معاویة بن عمار دهنی، از عبدالملک بن عمیر ما را خبر داد که می گفته است، سعید بن جبیر می گفت * حجاج را از دیرباز دیدم که پیش ابن عباس جای مرا تنگ کرده بود، مزاحم من بود.

گوید وکیع بن جراح، از فطر ما را خبر داد که می گفته است * سعید بن جبیر را دیدم که موهای ریش او سپید بود.

عبدالله بن نمیر هم از فطر ما را خبر داد که می گفته است * سعید را دیدم که موهای سر و ریش او سپید بود.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ایوب ما را خبر داد که می گفته است * سپیدی موی ریش سعید بسیار بود.

گوید عارم بن فضل و مالک بن اسماعیل هر دو، از حماد بن زید، از ایوب ما را خبر دادند که می گفته است * از سعید بن جبیر درباره خضاب بستن با وسمه پرسیدند، آن را زشت دانست و گفت: خداوند بر چهره بنده اش جامه نور - سپیدی موی ریش - می پوشاند و سپس با سیاهی آن را خاموش می کند.

گوید وکیع بن جراح، از اسماعیل بن عبدالملک ما را خبر داد که می گفته است * بر سر سعید بن جبیر عمامه یی سپید دیدم.

گوید وکیع بن جراح و فضل بن دکین، از ابوشهاب موسی بن نافع ما را خبر دادند که می گفته است * سعید بن جبیر را دیدم در بالا پوش کلاه دار خود نماز می گزارد و دستهای خود را از آن بیرون نمی آورد.

گوید وکیع، از گفته ابوشهاب موسی بن نافع ما را خبر داد که می گفته است * سعید بن جبیر را در نماز مستحبی دیدم جامه خود را که ملافه یی دو تخته و لفاف دار بود فرو هشته بود. گوید وکیع، از اسماعیل بن عبدالملک ما را خبر داد که می گفته است * بر سر سعید بن جبیر عمامه سپید دیدم.

گوید فضل بن دکین، از عمر بن ذر ما را خبر داد که می گفته است از پدرم شنیدم که می گفت * سعید بن جبیر در جامه نقش و نگار دار محرم می شد. عمر بن ذر، در پی این حدیث افزوده است که پدر من هم در جامه و طیلسان نقش و نگار دار محرم می شد.

ابو بردة پسر ابوموسی اشعری

نامش عامر و نام پدرش عبدالله و او پسر قیس است.^۱

گوید محمد بن عبید عبدی، از معمر، از گفته سعید پسر ابو بردة، از خود ابو بردة ما را خبر داد که می گفته است: * پدرم مرا پیش عبدالله بن سلام گسیل داشت که از او دانش بیاموزم. چون پیش او رفتم پرسید تو کیستی؟ چون آگاهش ساختم مرا خوش آمد گفت. گفتم: پدرم مرا به حضور تو فرستاده است که از تو بیاموزم و بیاموزم. گفت: ای برادرزاده شما در سرزمین بازرگانان زندگی می کنید، هرگاه از کسی طلب داشتی اگر بارگاهی برای تو فرستاد آن بارگاه را پذیر که رباست.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از لیث ما را خبر داد که می گفته است: * ابو بردة برای ما نقل کرد و گفت: به مدینه آمدم و عبدالله بن سلام را ملاقات کردم. گفت: آیا نمی خواهی به خانه بی بیایی که حضرت ختمی مرتبت به آن خانه آمده است و نمی خواهی در خانه بی نماز بگذاری که آن حضرت در آن نماز گزارده است - یعنی خانه عبدالله بن سلام - و ما خرما و آرد تف داده بخورائیمت؟ گوید، عبدالله بن سلام مرا گفت: ای برادرزاده تو در سرزمینی زندگی می کنی که رباخواری در آن با آنکه به ظاهر سخت پوشیده است ولی آشکارا به آن عمل می شود. مگر میان شما کسانی نیستند که چون وامی به کسی می دهند و هنگام پرداخت آن فرا می رسد شخص وام دار با باری گندم یا پشته بی علفه پیش او می آید؟ همین ربا و رباخواری است.

گوید یعقوب بن اسحاق حَضْرَمِی، از ابو عَوانه، از مهاجر پدر حسن بن مهاجر ما را خبر داد که می گفته است: * ابو وائل و ابو بردة سرپرست بیت المال بودند. ابونُعَیم - یعنی فضل بن دکین - گفته است که: * پس از شریح ابو بردة عهده دار قضاوت کوفه شده است.

گوید فضل بن دکین، از یزید بن مردانیه ما را خبر داد که می گفته است: * ابو بردة را سوار بر مرکبی دیدم و قرآنی از گردن مرکب آویخته بود.

۱. ابو بردة از منحرفان از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است و بغض آن حضرت را از پدر میراث برده است. به شرح خطبه ۵۶ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید یا به جلوه تاریخ در نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۶۷ مراجعه فرمایید.

گوید طلق بن غنم نخعی ما را خبر داد و گفت پدرم غنم بن طلق بن معاویه نخعی برای ما نقل کرد و گفت حضور داشتم و دیدم که * ابوبرده پسر ابوموسی اشعری در تشییع جنازه یکی از موالی که در قبیله ما مرده بود حاضر شد و امام جماعت قبیله را برای نمازگزاردن بر او جلو انداخت.

گوید محمد بن عمر واقدی می گفت * ابوبرده از پدر خود روایت کرده است و عهده دار قضاوت کوفه شده است. محمد بن عمر واقدی و جز او گفته اند که ابوبرده در کوفه به سال یکصد و سه درگذشته است.

فضل بن دکین و سعید بن جمیل از ابان بن عمر بن عثمان بن ابی خالد نقل می کنند که * ابوبرده به سال یکصد و چهار درگذشته است.

برادرش، موسی بن ابی موسی اشعری

مادرش ام کلثوم دختر فضل بن عباس بن عبدالمطلب است. موسی از پدرش روایت کرده است.

برادر آن دو، ابوبکر بن ابی موسی اشعری

ابوبکر نام اوست و کنیه نیست. از پدرش و از جز او روایت کرده است. او محدثی کم حدیث بوده و ضعیف شمرده می شده است. به روزگار حکومت خالد بن عبدالله قسری درگذشته و از برادرش ابوبرده بزرگتر بوده است.

عروة بن مغیره بن شعبه ثقفی

کنیه اش ابویعفور بوده و از پدرش روایت کرده است. گوید مسلم بن ابراهیم، از سلام بن مسکین، از ابونصر مازنی، از شعبه ما را خبر داد که می گفته است * عروة بن مغیره بن شعبه امیر کوفه و برگزیده و بهترین فرد خانواده خود بوده است.

عقار بن مغیره بن شعبه ثقفی

او هم گاهی از پدر خویش روایت کرده است.

یعفور بن مغیره بن شعبه ثقفی

او نیز گاهی از پدر خویش روایت کرده است.

حمزة بن مغیره بن شعبه ثقفی

از او نیز گاهی روایت شده است.

ابراهیم نخعی

او ابراهیم بن یزید بن عمرو بن ربیعة بن حارثة بن سعد بن مالک بن نخع و از قبيلة مذحج و کنیه اش ابو عمران و یک چشم بوده است.^۱

گوید حماد بن مسعدة، از ابن عون، از محمد بن سیرین ما را خبر داد که * روزی خطاب به همنشینان خود گفته است: خیال می کنم این ابراهیمی که او را یاد می کنید تا آنجا که می دانم همان جوانی باشد که پیش مسروق با ما همنشینی می کرد و با آنکه همراه ما بود - به سبب خاموشی و آرامش - گویی همراه ما نبود.

گوید عفان بن مسلم، از سلیم بن اخضر، از ابن عون ما را خبر داد که می گفته است * برای محمد بن سیرین صفات ابراهیم را نقل کردم، گفت: شاید او همان جوانی باشد که یک چشم بود و پیش علقمه با ما همنشینی می کرد و او با آنکه میان قوم بود گویی میان

۱. خوانندگان گرامی توجه می فرمایند که این محدث را که به سال نودوشش هجری درگذشته است نباید با ابراهیم نخعی که پسر مالک اشتر بوده است و به سال هفتاد و یکم همراه مصعب بن زبیر در جنگ با سپاه عبدالملک بن مروان کشته شده است اشتباه کرد.

ایشان نبود - به سبب خاموشی و آرامش.

گوید حجاج بن محمد اعور و عمرو بن هیشم پدر قطن هردو، از شعبه، از منصور، از خود ابراهیم ما را خبر دادند که می‌گفته است: * هرگز چیزی ننوشتیم. ابوقطن می‌گوید شعبه می‌گفت منصور افزود که اگر نوشته بودم برای من دوست داشتنی‌تر از چه و چه بود.

گوید محمد بن فضیل بن غزوان، از عبدالملک بن ابی سلیمان ما را خبر داد که می‌گفته است: * خود دیدم که از سعید بن جبیر فتوی می‌خواستند و او می‌گفت: با آنکه ابراهیم میان شماست باید از من فتوی بخواهید؟

گوید فضل بن دکین، از سفیان، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * چه بسیار که از ابراهیم می‌شنیدم که با شکفتنی می‌گفت: مگر نیازی به من هست و من خود نیازمند خویشتم.

گوید عبدالله بن موسی ما را خبر داد و گفت از اعمش شنیدم می‌گفت: * ما پیش شتیق و فلان و بهمان می‌رفتیم و نمی‌دیدیم که پیش ابراهیم چیز تازه‌یی باشد.

گوید محمد بن عبدالله اسدی و قبیصة بن عثبه هردو ما را خبر دادند و گفتند سفیان، از گفته اعمش برای ما نقل کرد که می‌گفته است: * هرگز حدیثی را برای ابراهیم بیان نکردم مگر اینکه در آن باره بر دانش و آگاهی من افزود.

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از ابن ابجر، از زبید ما را خبر داد که می‌گفته است: * هیچگاه از ابراهیم از چیزی نپرسیدم مگر اینکه نشان ناخوش داشتن را در او دیدم و شناختم.

گوید فضل بن دکین و قبیصة بن عثبه هردو، از سفیان، از مغیره ما را خبر دادند که می‌گفته است: * ما از ابراهیم همان هیبت را داشتیم که از امیر می‌داشتیم.

گوید فضل بن دکین، از مالک بن مغول ما را خبر داد که می‌گفته است از طلحه شنیدم که می‌گفت: * برای من کسی در کوفه خوشتر و بهتر از ابراهیم و خیمه نبود.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از گفته ابوشهاب، از حسن بن عمرو، از فضیل ما را خبر داد که می‌گفته است: * به ابراهیم گفتم: من پیش تو می‌آیم و مسائلی را جمع کرده‌ام - که پرسم - و چنان می‌شود که گویی خداوند آن را از ذهن من می‌زداید. از سوی دیگر متوجه این موضوع هستم که تو کتاب و نوشتن را خوش نمی‌داری. گفت: آری کمتر اتفاق می‌افتد که کسی چیزی بنویسد مگر اینکه به همان نوشته اعتماد می‌کند و حال آنکه کمتر

اتفاق می افتد که کسی در جستجوی علمی برآید و خداوند به اندازه کفایت بر او ارزانی نفرماید.

گوید عبدالوهاب بن عطاء، از گفته سعید بن ابی عروبه، از ابومعشر، از گفته خود ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است: * پیش یکی از همسران حضرت ختمی مرتبت که عایشه بوده است رفت و آمد می کرده و بر تن او جامه سرخ دیده است. ایوب می گوید که به ابومعشر گفتم: چگونه می توانسته است به خانه عایشه آمدوشد داشته باشد؟ گفت: ابراهیم پیش از رسیدن به بلوغ همراه عموی خود علقمه و دایی خود اسود به حج می رفته است و میان ایشان و عایشه مودت بوده است.

گوید وکیع، از مالک بن مغول، از زبید ما را خبر داد که می گفته است: * از ابراهیم درباره مسأله یی پرسیدم، گفت: میان من و خودت کس دیگری را نیافتی که این مسأله را از او پرسی؟

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از ابو حصین ما را خبر داد که می گفته است: * پیش ابراهیم رفتم که درباره مسأله یی از او پرسم، گفت: میان من و خودت کس دیگری جز من نیافتی که از او پرسی؟

گوید محمد بن عبدالله انصاری، از گفته ابن عون ما را خبر داد که می گفته است: * ابراهیم برخی از احادیث را نقل به معنی می کرد، الفاظ را نقل نمی کرد.

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از حسن بن عبیدالله ما را خبر داد که می گفته است: * به ابراهیم گفتم: آیا برای ما به صورت خصوصی حدیث نقل نمی کنی؟ گفت: می خواهی من هم مثل فلانی باشم؟ به مسجد قبیله بیا اگر کسی بیاید و از چیزی پرسد تو هم آن را خواهی شنید.

گوید ابوقطن عمرو بن هشتم، از شعبه، از اعمش ما را خبر داد که می گفته است: * به ابراهیم گفتم: هرگاه از عبدالله بن مسعود برای من حدیث نقل می کنی لطفا اسناد آن را بگو. گفت: هرگاه می گویم عبدالله چنین گفته است آن را از چندتن از شاگردان او شنیده ام و هرگاه می گویم فلان کس مرا حدیث کرد معلوم است که همو برای من گفته است.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ابو هاشم ما را خبر داد که می گفته است: * به ابراهیم گفتم: ای ابو عمران آیا حدیثی از حضرت ختمی مرتبت به آگاهی تو نرسیده که از گفته ایشان برای ما حدیث کنی؟ گفت: چرا ولی خوش دارم بگویم عمر و عبدالله و علقمه و

اسود چنین از گفته آن حضرت نقل کرده‌اند و این کار را بر خود آسان تر می‌یابم.
 گوید محمد بن عبدالله انصاری، از عبدالله بن عون ما را خبر داد که می‌گفته است
 * پیش ابراهیم رفتم. در این هنگام حماد پیش او آمد و شروع به پرسش کرد و چند دسته
 گل و گیاه نورسته - میوه‌های نوبر - همراه داشت. ابراهیم پرسید این چیست؟ گفت:
 میوه‌های نوبر. ابراهیم گفت: مگر تو را از این کار منع نکرده بودم.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوبکر بن عیاش، از عاصم ما را خبر داد که
 می‌گفته است: * هرگاه کسی پیش ابووائل می‌آمد و از او استفتاء می‌کرد، می‌گفت: پیش
 ابوزین برو و از او پرس سپس پیش من بیا و خبر بده که چه پاسخی به تو داده است. گوید
 ابوزین با او در همان خانه ساکن بود. گاهی که از او مسأله می‌پرسیدند می‌گفت: پیش
 ابراهیم برو از او پرس و برگرد و هر پاسخی را که داد به من خبر بده.

گوید عفان بن مسلم، از ابو عوانه، از مغیره ما را خبر داد که: * ابراهیم می‌گفته است
 خوش ندارد به ستون تکیه دهد.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از ابوقیس ما را خبر داد که می‌گفته است
 * ابراهیم را در حالی که سر تراشیده‌یی بود می‌دیدم که روز جمعه رکاب علقمه را
 می‌گرفت.

گوید فضل بن دکین ما را خبر داد و گفت ابوبکر بن عیاش برای ما نقل کرد که: * از
 اعمش پرسیدم چندتن در درس ابراهیم جمع می‌شدند؟ گفت: چهار پنج تن. ابوبکر
 می‌گوید: پیش حبیب هم ده‌تن ندیدم و دوتن را ندیدم که از او مسأله پرسند.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس ما را خبر داد که مندل، از اعمش برای ما نقل کرد که
 می‌گفته است: * خیشمه به من | اعمش | گفت: چرا تو و ابراهیم به مسجد بزرگ کوفه می‌روید
 و آن جا می‌نشینید و کارگزاران مردم و پاسدارها هم کنار شما می‌نشینند؟

اعمش می‌گوید: این موضوع را به ابراهیم گفتم. گفت: این که ما در مسجد بنشینیم و
 آنها هم کنار ما بنشینند برای من دوست داشتنی تر از این است که از مردم کناره بگیرم و مردم
 با آراء یاوه ما را متهم سازند.

گوید فضل بن دکین و محمد بن عبدالله و قبیصة بن عقبه هر سه، از سفیان، از حسن بن
 عمرو ما را خبر دادند که می‌گفته است: * ابراهیم می‌گفت هرگز با کسی ستیز نکرده‌ام.
 گوید عمرو بن عاصم، از حماد بن زید، از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است